

دربارِ فرهنگ مبارزه با حکومت اسلامی

فاضل غیبی



باری دیگر خیزش ایرانیان در برابر حکومت اسلامی سرکوب شد و این پرسش را بجا گذاشت، که چرا ممکن نمیشود با تکیه بر نارضایتی فراگیر و آگاهی روزافزون ایرانیان، نابکارترین حکومت دنیا را برانداخت؟ واقعیت این است که جنبش مردم ایران نه تنها با دشمن خانگی سرسخت و مکاری روبرو است، بلکه خود نیز از کاستی‌هایی رنجور است، که گویا در کف خیابان‌های ایران در حال شکل‌گیری است. از این نظر جای شگفتی است که رهبران اپوزیسیون نه تنها توجهی به بررسی‌های علمی درباره ماهیت رژیم ندارند، بلکه ظاهراً دچار توهم‌اند، که حکومت اسلامی با تکرار الگوی انقلاب 57 سرنگون خواهد شد و این بار از میان امواج آتش و خون، بجای حکومت توتالیتار مذهبی، حکومت دمکراسی پارلمانی مدرن برخواید آمد!

آنان بدین نیز توجه ندارند، که از ماکسیم گورکی به بعد باید برای هم مبارزان راه آزادی روشن باشد، که شورش گرسنگان هیچگاه به پیشرفت اجتماعی منجر نمیشود و حرکت مردم تنها زمانی راهگشا است، که با رستاخیزی فرهنگی همراه باشد. بنابراین باید از هرگونه حرکتی که به شیوه‌های انقلاب اسلامی 57 شباهت داشته باشد، بعنوان گامی در جهت مخالف منافع ملی ایران دوری کرد.

آیا تأییدی روشن‌تر بر این واقعیت می‌توان یافت که در آبان‌ماه نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی هر جا که توانستند، دست به کار شدند و به خرابکاری و آتش‌فشانی در بانک‌ها، مراکز پلیس و غیره پرداختند، تا بدینوسیله بتوانند کشتار وحشیانه معترضین و سرکوب جنبش را توجیه کنند؟

تا بحال در تاریخ نمونه‌ای که ملتی بتواند به نیروی درونی و به شیوه مسالمت‌آمیز در برابر حکومتی توتالیتار برخیزد، وجود نداشته است. این شاهراهی است که برابر ملت ایران گشوده است که رفتن بدان تنها با شیوه‌های فرهنگی و انسان‌دوستانه ممکن است و انحراف

از آن به هرگونه «میان بر» و «کژراه» خشونت‌آمیز و ماجراجویانه نه تنها باعث شکست مکرر جنبش می شود، بلکه در خدمت تحکیم حکومت موجود و تخریب آیندۀ مطلوب خواهد بود.

آنجا که با دشمنی وحشی روبرویم، برای یافتن راه‌های مبارزۀ مدنی و فرهنگی باید به دامن خرد و همدردی اجتماعی دست یازیم و به ابتکارات نوین و هوشمندانه دست زنیم. نه تنها باید خشونت، وقاحت و سرکوبگری رژیم را دید، بلکه نارسایی‌های خودی را نیز بررسی کرد و راهکارهای غلبه بر آن را یافت.

متأسفانه هنوز هم مهمترین شاخص جامعۀ ایران دنباله‌روی «روشنفکران» از «توده» و نداشتن شهامت برای سخن گفتن از نارسایی‌ها است. این نوشتار کوششی است برای ریشه‌یابی یکی از مهمترین نارسایی‌های جنبش مردمی ایران، که همانا کمبود اعتماد فردی و جمعی است.

این نارسایی نه تنها هرگونه تشکل سازمانی را مانع می‌شود، بلکه (چنانکه بویژه در سالهای اخیر بطور فزاینده شاهدیم) حتی اجازه نمی‌دهد فرهیخته‌ترین ایرانیان بر پایۀ کوچکترین اهداف مشترک با هم همکاری کنند. اگر در دهه‌های گذشته پدیده‌ای ثابت مانده همانا تشکیل مکرر سازمان‌ها، نهادها و جمعیت‌هایی است که دیری نپاییده، از هم گسسته‌اند. آیا «فرشگردی»ها نمی‌دانستند که به چه امیدها دامن می‌زنند و یا «ققنوسی»ها نمی‌دانستند که کار علمی به اعتماد و همفکری نیاز دارد؟ آیا اینکه فقط در سه ماه گذشته در سه تشکل سیاسی اپوزیسیون انشعاب رخ داده، اتفاقی است؟

نبود اعتماد در میان ایرانیان، نابسامانی نوینی است که در دهه‌های گذشته ریشه دوانده و ربطی به روحیۀ ایرانی، اختلافات شخصی و یا سلیقه‌ای ندارد. بدین دلیل ساده، که همین ایرانیان، پیش و پس از انقلاب 57 از نظر همبستگی اجتماعی نمونۀ تاریخی یگانه‌ای را به جهانیان نشان دادند؛ چه بسا جان‌ها که باختند و چه بسیار نابسامانی‌ها که بخاطر اعتماد و وفاداری عاطفی و سازمانی تحمل کردند. متأسفانه این مشکلی فرعی نیست که بتوان با صبر و تحمل و یا حتی تجدید تربیت نسل جوان بر آن غلبه کرد، بلکه مایه و ملات زندگی اجتماعی است و بدون آن هیچگونه فعالیتی به ثمر نمرسد.

کوتاه سخن، برای شناخت علل این نابسامانی باید به پدیدۀ دیگری نیز که در دو سه دهۀ گذشته در میان ایرانیان رشد کرده توجه کرد و

دربار رابط این دو اندیشید.

پدید مورد نظر، به نگاه نخست، پدیده‌ای مثبت است و آن اینکه در دهه‌های گذشته بخش بزرگی از ایرانیان با توجه به جنایاتی که به اسم و رسم اسلام صورت گرفته، بطور روزافزون از آن دوری می‌کنند. البته این دوری هرچند ناشی از آگاهی بر ماهیت اسلام است، اما به حرکت فرهنگی مثبت و جنبشی نوین منجر نشده، بلکه به ردّ هم آیین‌ها و طرفداری از «آئیسیم» انجامیده است. به حدی که امروزه نزد بخش بزرگ ایران‌دوستان، هم ادیان بعنوان وسیله تحمیق و مایه فلاکت پیروان قلمداد می‌شوند و نه تنها اسلام، بلکه هم دیگر آیین‌ها بعنوان میراثی نامیمون از گذشته‌ها تلقی می‌شود که شایسته است هرچه زودتر از جوامع بشری حذف گردد.

بدین توجه نمی‌شود، که مردم کشورهای غیراسلامی نه تنها مشکل چندانی با دین ندارند، بلکه بویژه در کشورهای پیشرفته که اعتقادات مذهبی امری خصوصی تلقی می‌شود، دین همچنان از پایگاه استواری برخوردار است و حتی آنجا که اکثریت جامعه، اعتقادات مذهبی را ردّ می‌کند، از آن بعنوان پدید مثبت اجتماعی پاسداری می‌شود.

اگر در آستانه انقلاب 57 هیچکس جرأت نداشت در انتقاد از اسلام سخنی بگوید، امروز گویی همگان در ردّ دین هماوایی دارند. به حدی که برخی با شگفتی از نگارنده می‌پرسند، تو که بنظر می‌رسد بکلی از عقل بی‌بهره نباشی، چگونه از ضرورت دین دفاع می‌کنی؟

به هر حال اگر بپرسیم، که دین‌گریزی ایرانیان چه ربطی به اتحاد و همبستگی برای گذار از حکومت اسلامی دارد؟ پاسخ این پرسش را باید در ناآگاهی از ماهیت دین جستجو کرد. بدین توضیح مختصر که بر خلاف تصور، دین ربط چندانی به اعتقادات مذهبی ندارد، بلکه بعنوان پدیده‌ای اجتماعی، بیانگر «روح جمعی» پیروان است. در گذشته تصور می‌شد، که اشتراک عقید مذهبی موجب همبستگی دینی می‌شود، درحالیکه باورها و تصورات از مقولات دینی در میان پیروان هیچ دینی یکسان نیست و هر کس بنا به تجربیات و سطح آگاهی خود از آنها تصویری دیگر دارد.

مهمترین وسیله دین برای تأمین تداوم خود، همانا برگزاری مراسم ادواری و گردهمایی‌های مذهبی است، تا از راه تربیت و عادت، «اشتراک عاطفی» در حافظ جمعی نهادینه شود. مراسم مذهبی به پیروان کمک می‌کنند لحظه‌های مهم زندگی را از ازدواج تا مرگ بصورت

خاطره ای شایسته به ذهن بسپارند و از سوی دیگر واکنش بدن در برابر ضربات سرنوشت را کانالیزه کرده و بازیافت تعادل در رابطه با محیط را ممکن سازد.

«اشتراک خاطر [جمعی] از یک سو و «اشتراک آرزو» از سوی دیگر، نقش اساسی در استواری پیوند میان اعضای گروه و ثبات جمع دارد. از یک سو هویت مذهبی را تعیین می کند و از سوی دیگر به هویت تاریخی و فرهنگی جامعه شکل می دهد. این عامل مهم برای سلامت زندگی اجتماعی در جوامع مدرن (بویژه با خصوصی شدن هرچه بیشتر اعتقادات مذهبی) نقش هرچه آگاهانه تری می یابد. چنانکه به منظور پاسداری از هویت ملی نیز، مراسمی شبیه به مراسم مذهبی برگزار می شود.

اسلام، از آنجا که از بدویت عربی برخاسته، برای سلطه بر ایرانیان می بایست، به تخریب حافظ [ملی ایرانی و جایگزینی آن با افسانه های پیدایش اسلام دست زند و از آنجا که امیال جهانگیرانه اش با منافع ملی ایرانیان مخالف بود، هیچگاه نتوانست به اشتراک آرزو نزد مسلمانان ایرانی دامن زند. برعکس، همواره از اعتماد مؤمنان برای تحکیم قدرت متولیان مذهب سواستفاده کرده است.

با توجه بدین واقعیت مهم، باید به روشنی دید که انقلاب 57 جنبشی بود، که با استفاده از نمادها و مراسم شیعی توانست از پشتیبانی توده ای برخوردار شود. ملایان توانستند با استفاده از نمادهای مأنوس شیعی دیگر جریانات (از جمله چپها را که می کوشیدند از نمادهای شیعی مانند شهیدپروری و خونخواهی استفاده کنند) از میدان بدر کنند. در چهار ده [گذشته نیز حکومتگران اسلامی نه تنها جنایات خود را با احکام اسلامی توجیه کرده اند، بلکه به هر ترفند تبلیغی، از مراسم و نمادهای شیعی در راه توجیه و تحکیم قدرت خود استفاده کرده اند.

بنابراین با توجه به نکات یاد شده، باید دید که دین گریزی ایران دویستان، بعنوان واکنشی منفی به رفتار «حکومت چهل و جور»، متأسفانه نه تنها به روندی مثبت منجر نشده که به «اتمیزه شدن» جامعه انجامیده است. بدین معنی با واقعیت سختی روبرویم که اگر جنبش برای گذار از حکومت اسلامی می خواهد موفق شود و جنبشی ملی و آینده ساز باشد، باید خود را از نمادهای شیعی رها کند و به نمادهای ملی ایرانی دست یازد که خود ریشه در نمادهای ادیان ایرانی دارند.

باید بدین مطلب اساسی توجه داشت، که هر نوع استفاده از نمادهای شیعی به تحکیم رژیمی کمک میکند که به قیمت تحقیر جنایت بار مردم ایران از آنها دفاع کرده است. بنابراین هرگونه استفاده از این نهادها به معنی بازی کردن در زمین دشمنی است که مردم ایران را به سبب اعتقادات مذهبی به اسارت گرفته است و مادامیکه این «ضدفرهنگ» بر جامعه حاکم است، گذار به آینده‌ای شایسته منجر نخواهد شد. ملت ایران خواستار تحول به نظامی اجتماعی و سیاسی بر مبنای موازین نوین تمدن است و این موازین ناگزیر با احکام اسلامی در تضاد هستند و در عین حفظ مسلمانی نمی توان بدانها دست یافت. حکومت اسلامی آگاهانه اسلام را زیربنای فرهنگی خود قرار داده و گذار از آن بدون گذار از اسلام ممکن نیست.

اسفا که مردم ایران بطور روزافزون از اسلام و دکانداران رنگارنگ آن فاصله می‌گیرند، درحالیکه رهبران خودخواندهٔ اپوزیسیون به بهانهٔ «احترام به عقاید عامه» هنوز آتش اسلام را باد می‌زنند. ملت ایران اگر هنوز موفق به گذار از حکومت اسلامی نشده، اما در چهار دههٔ گذشته اسلام را بعنوان دینی که هزار سال است جانمای جامعه را فرسوده پشت سر گذاشته و این را بخوبی دریافته که گذار از حکومت اسلامی «نقطهٔ عطف تمدنی»⁽¹⁾ در تاریخ ایران خواهد بود و بدون جایگزین شدن ارزش‌هایی نوین ممکن نیست.

برای رسیدن به ایرانی شایسته باید از هم‌اکنون کوشید و نه تنها از خشونت، بلکه از شهیدپروری و نه فقط از انتقام‌جویی، بلکه از عزاداری به رسم شیعی نیز دوری جست. نباید در برابر پلیدی رفتار و فساد اخلاق حکومتگران اسلامی شگفت‌زده ماند، بلکه تدابیر فرهنگی و ابتکاراتی را اندیشید که بتوانند تهاجم تبلیغی رژیم را به عقب رانند. چنین ابتکاراتی هم بهانه‌ای برای خشونت‌فزایی بدست نمی‌دهند و هم به همبستگی و اعتماد میان ایران‌دوستان دامن می‌زنند. دو نمونهٔ چنین ابتکاراتی:

1- سپیدپوشی به یاد از دست رفتگان، به عنوان رسم دیرین ایرانی

2- شرکت انبوه در مراسم و جشن‌های اقلیت‌های مذهبی (مانند: سده زرتشتی، تولد مسیح و یا جشن پوریم) به هدف جلوگیری از کوشش رژیم برای تبدیل آنها به «گذشت» از دست رفته⁽²⁾.

پلیدی رفتار و فساد اخلاق حکومتگران اسلامی چنان ایران را آلوده است که برای اعلام مخالفت با آنان کوچکترین رفتار نیک و گفتار

شایسته کافی است. تا آنجا که، گویی هانا آرنه به ایران امروز نظر داشت هنگامیکه نوشت، جامعه‌ای که در آن دروغ‌گویی سازمان‌یافته حاکم باشد، راست‌گویی به خودی خود به عملی سیاسی بدل می‌گردد و گویند[۱] حقیقت «کنشگر سیاسی» محسوب می‌شود. بدین معنی بهائیان ایران که با وجود خطر جانی، از راست‌گویی دست برنمی‌دارند، سرمشق خوبی برای کنشگران ایران‌دوست هستند.

(1) حسن شریعتمداری در تماس با پدر پویا بختیاری

(2) ن.ک.: محمود صباحی: «گذشت[۱] از دست‌رفته، آیند[۱] رهایی‌بخش»